

۶۲
فردی که در این دنیا زندگی کند و کافر نمیشود و کافر نمی نماید چه توان کرد
عقل هر چه پرور و تقویت نماید نباید بود که حقیقت تجریمی
از او درست مثل ووزارت عقلی تا وضع بر دوره نسبت که نشیند
و نظر کو کسی از کواکب صفات و کمالاتش بر که افتد بر روی کائنات
تا نور کمال از ناصیه حاش ظهور نماید و معنی عزت است و بود
و آتش پیدا گردد و غالب تمامی این دوره بر سر صد سال بود که
بیت لهدیه الاله علی را کمال است من یجد من یجد انفسها
اکنون این نامه عادی عشرت تا سکه این دولت بنا که در این
باید که اعجاز حقیقت بر دست می باشد تا نفوس عالمه این
را که حقیقت را بود و لعب خیال کرده اند و منزل با جمل
بقدر اعجاز و قوت تعرف چنان در هم نشد که مجال نفوس ایشان
حتی اذا صاقت علیهم الارض بما رحبت و صاقت علیهم

و اگر ایشان قدر نعمت نشناسند و کافر نمی نمایند چه توان کرد
سه شکر فیض تو همین چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گ
عقل هر چه پرور و تقویت نماید نباید بود که حقیقت تجریمی
از او درست مثل ووزارت عقلی تا وضع بر دوره نسبت که نشیند
و نظر کو کسی از کواکب صفات و کمالاتش بر که افتد بر روی کائنات
تا نور کمال از ناصیه حاش ظهور نماید و معنی عزت است و بود
و آتش پیدا گردد و غالب تمامی این دوره بر سر صد سال بود که
بیت لهدیه الاله علی را کمال است من یجد من یجد انفسها
اکنون این نامه عادی عشرت تا سکه این دولت بنا که در این
باید که اعجاز حقیقت بر دست می باشد تا نفوس عالمه این
را که حقیقت را بود و لعب خیال کرده اند و منزل با جمل
بقدر اعجاز و قوت تعرف چنان در هم نشد که مجال نفوس ایشان
حتی اذا صاقت علیهم الارض بما رحبت و صاقت علیهم

عقل هر چه پرور و تقویت نماید نباید بود که حقیقت تجریمی
از او درست مثل ووزارت عقلی تا وضع بر دوره نسبت که نشیند
و نظر کو کسی از کواکب صفات و کمالاتش بر که افتد بر روی کائنات
تا نور کمال از ناصیه حاش ظهور نماید و معنی عزت است و بود
و آتش پیدا گردد و غالب تمامی این دوره بر سر صد سال بود که
بیت لهدیه الاله علی را کمال است من یجد من یجد انفسها
اکنون این نامه عادی عشرت تا سکه این دولت بنا که در این
باید که اعجاز حقیقت بر دست می باشد تا نفوس عالمه این
را که حقیقت را بود و لعب خیال کرده اند و منزل با جمل
بقدر اعجاز و قوت تعرف چنان در هم نشد که مجال نفوس ایشان
حتی اذا صاقت علیهم الارض بما رحبت و صاقت علیهم

الکون سین که این چه صدق نیست و چه تدقیق نظر است و چه قدریم ^{تعمیر}
 الهی شفقت و رحمت بر خلق است و اینها همه احوال سینه و مقامات
 علیه است و لیکن صدور این فعل که حلق بحیثیت است باین نیست و شرع
 جائز نباشد و از هیچ عالمی این کار نیاید و بین که انصاف است و علم عمل
 و تقوی و ریاضت در چه مرتبه است و با وجود بغلبه این نیست و این
 حال از وی این فعل صادر شد تا چه مقدار غلبه بی اختیاری
 وستی زور آورده باشد و الا قاعده است که نیت در مباحات
 و سببات روئند و محرمات مکروهات جای است که ویرا در نجات
 حکم مجامین هند و الله علم شبلی امام اهل جد و سر کرده ارباب
 سکر و حال بود دیگر بر روی قیاس نتوان کرد چندان در غلبه
 حال از خود غائب مستغرق فرورفته بود که آورده اند مویهای حوائج
 و اشکار رای چید و بعضی اوقات پوست گوشت خود را باز نور
 میگرفت تا مگر بعلم تالم لحظه بخورد باز آید و افش دست بدل مان

جمع عاقلین
 بنی و انگلیس
 جمع عاقلین
 بنی و انگلیس
 جمع عاقلین
 بنی و انگلیس
 جمع عاقلین
 بنی و انگلیس

وی اور ایوانه میگفتند و همچون میخوانند و حال آنکه وی عقل
 اهل زمان خود بود که اکیس الناس لزهل هصر فی الدنیا
 صد هزار عقل فدای مین دیوانگی باد و دیوانه کنی هر دو جهانش
 بخششی و دیوانه تو هر دو جهان را چه کند آورده اند که روزی دو
 قدس سره نزد ابوبکر مجاهد که یکی از علمای عصر خود بود آمد ابوبکر
 را چون نظر بر وی افتاد برخواست و در میان دو چشم وی بوسه
 داد و تعظیم هر چه تا متر و پهلوی خودش بنشانند جماعت از فقها
 که در گرد ابوبکر بودند گفتند تو این را با شنبلی میکنی و حال آنکه تو
 و پدر که در بغداد است او را همچون سخنانند ابوبکر گفت من نگردم
 لالا آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دیدم امشب در خواب
 می بینم که شنبلی قدس سره در حضرت رسالت درآمد آنحضرت
 بیدین وی برخواست و در میان دو چشم وی بوسه داد و
 پهلوی خود بنشانند پسیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 را با شنبلی میکنی

در بیان این حدیث
 در بیان این حدیث

اگر فریاد کن تا کسی بشنود و از چاهت بر او رو کنتم لا والله هرگز فریاد نکندم
 و استعانت بغیر حق ننمایم و تا وی تعالی بقدرت خود از بیرون پرده
 اسباب عاصی نه بر وارد نه بر ایم ناگاه دو مرد بر سر چاه رسیدند و با یکدیگر
 مصلحت کردند که این چاه بر سر راه واقع شده است روی او را
 بشویم تا کسی در وی نیفتد سر چاه را پوشیدند و نشانش را گم ساختند
 در آتشای آنکه سر چاه را می پوشیدند قصد کردم که فریاد کنم و از حال
 خود آن پوشندگان چاه را آگاه گردانم باز با خود گفتم که عهدی
 با پروردگار تعالی کردم هرگز نشکنم صبر کردم بعد از ایشان جماعتی
 رسیدند و سر چاه را بگشادند این بار نیز خواستم که فریاد کنم باز گفتم
 پروردگار من با من قریب است از ایشان که بعلم وی اکتفا کنم
 بست ساعتی خاموش ماندم ناگاه شیری پیدا شد و پاهای خود را
 در چاه آویخت گویا اشارت بمن میکند و میگوید تا پیش من مشغول
 چون موجود آن ز مجرای عادت بیرون بود و دادم که از جانب حق است

این داستان در کتاب
 تاریخ طبرستان
 در باب
 ستم پادشاهان
 مذکور است
 و در
 تاریخ
 طبرستان
 در
 باب
 ستم پادشاهان
 مذکور است

جوایش آن سیکونید که اینها در حق عموم خلق است که دیده بصیرت ایشان
 از مشاهده حق فعل وی بجلوت اما ارباب توحید و توکل را که است
 دو سائل از نظر همت ایشان ساقط گشته و بعضی یقین معلوم
 و کشف شده است که بی ارادت وی و فعل وی تعالی چیزی
 واقع نشود و کسب خانه خریدن و در بادیه نشستن کمیت پیدا
 الموت و انکم فی بروج مشیدة و الله اعلم و از شیخ ابوالمحسن
 نوری تورا شد مرقد و قصه محنت غلام خلیل که نامش احمد بن عباس
 بود و بنامه صوفیه بر راه انکار میرفت و بفرز زندقه نسبت میکردی از
 که چون خلیفه امر بر رفتن فقر ا کرد و کشتن جماعت که نوری قدس سره در
 ایشان بود فرمان داد تا سیاه آمد و بایستاد که تیغ بر کشد و از کمر بنیاد
 نه شیخ از همه پیشتر دید و بنامه فرسیا بایستاد که روشن نه سیاه
 آنچه نه ای که از همه پیشتر خود را بکشتن میدی فرمود و سلوک این طریق
 ایستاد و اکنون سیاه است که مانده است خواهیم که آنرا نیز ایستاد برادران کنیم

این حدیث از شیخ ابوالمحسن نوری تورا شد مرقد و قصه محنت غلام خلیل که نامش احمد بن عباس بود و بنامه صوفیه بر راه انکار میرفت و بفرز زندقه نسبت میکردی از که چون خلیفه امر بر رفتن فقر ا کرد و کشتن جماعت که نوری قدس سره در ایشان بود فرمان داد تا سیاه آمد و بایستاد که تیغ بر کشد و از کمر بنیاد نه شیخ از همه پیشتر دید و بنامه فرسیا بایستاد که روشن نه سیاه آنچه نه ای که از همه پیشتر خود را بکشتن میدی فرمود و سلوک این طریق ایستاد و اکنون سیاه است که مانده است خواهیم که آنرا نیز ایستاد برادران کنیم

اللغات
 سید بن طاووس
 در بیان این حدیث

سیاق بشنیدن این کلمه حیران بایستاد و خبر خلیفه رسانیدند خلیفه
 حکم کرد و تائیدش این حال نماید و تحقیق کند که ایشان چه طائفه اند و چه
 مذہب دارند قاضی از نوری سؤلها کرد و در عبادت و طهارات و صلوات
 نوری سؤل همه سؤلها را جوابهای شافی داد و گفت که
 اَمَّا بَعْدُ هَذَا فَاَعْلَمَنَّ اَنَّ لِلّٰهِ عِبَادًا اَيُّمَعُونَ بِاللّٰهِ وَيُتَّقُوْنَ
 بِاللّٰهِ وَيَزِدُّوْنَ بِاللّٰهِ وَيُصَدِّقُوْنَ بِاللّٰهِ وَيَاكُلُوْنَ بِاللّٰهِ
 وَيَلْبَسُوْنَ بِاللّٰهِ قاضی چون سمیت کلام نوری در دل یافت
 گریهای سخت کرد و نزد خلیفه رفت و گفت اگر این جماعت زیاده
 اند پس بر روی زمین یک مسلمان پیدا نخواهد شد شعر
 کافران ره عشقیم اگر انصاف است صد مسلمان تو اجماع و یک کافر ما
 پس همه را خلاص کردند و عذر خود را گفتند ایضا میگویند که این تو اجد نوری
 و مبادرت وی تزلزل سیاف اعانت وی بر قتل نفس است آن لغت
 شرع جائز نباشد زیرا که اعانت بر قتل نفس در ملک غیر گنہگار است

این کلام
 بسیار
 عجیب
 است
 و
 در
 آن
 کلام
 بسیار
 معنی
 است
 و
 در
 آن
 کلام
 بسیار
 معنی
 است
 و
 در
 آن
 کلام
 بسیار
 معنی
 است

وجود آدمی از آن خود نیست ^ع آن حق است و آنچه حد که بقای خود
 یا فنای خود خواهد بود و اوقات بر حد ادب باید بود از نجهت است
 هلاک نفس و اعانت بر قتل می گفتوای شرح جائز نیست و بتقریر کرده
 خود آن لازم آمد که ادب عبودیت نیز همین باشد و سکن خداوند که آن
 حال استی که وی را در نیاید دست و او از کجا بود وی در آنوقت در کجا
 نشهد و کدام محل بود نوری قلم ^ع از ایله ایشانست و از قرآن
 جنید است از ارباب بگرد و جد و حال است قوی بحضرت جنید رسانید
 که سه روز بر نوری گذشته است که طعام نخورده است و خواب نکرده است
 میگوید و تو اجد میکند پرسید حال نمازهای می چیست گفتند نماز میکند
 از وقت که در وی نماز بگذارد و پوشیا است چون از نماز فارغ کرد
 باز هم بر سرستی خود رود فرمود الحمد لله که محفوظ است و حال دارد و
 که جنید رضی الله عنه در واقعه محنت غلام خلیل در میان فقهارفت
 بندهسب ابو ثور در آمد و باین جمله خود را از شر آن از خدا بخیران خلاص کرد

آن بر آن است که در این کتاب مذکور است
 جان بسنی تکلیف است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است

زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است
 زیادت از آن است که در این کتاب مذکور است

این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است
 این کتاب است که در این کتاب مذکور است

این کتاب است که در این کتاب مذکور است

در این مورد که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

دیگر توری تا بود با وی در مقام ناز و عنایت بود و کیفیت تو در میان بقیا
و عقلارستی و میان ما بود امکان و بلا آشنا مان نمود و او سخن این را که
و الله اعلم و نیز از یکی از باب احوال که در طبقه مشایخ جنید بود چنانچه
علیهم می آمد که شبی او را حاجت غسل بود و او در غایت سردی و
پوشش در غایت وقف نفس کرانی دست می نمود پس بر رخ نفس هم باز
که در برداشت و چون آب تمام میج بسته بود افتاد چنین آورده اند
که آن زندم که بروی بود در غایت کرانی بر بهالغه گفته اند یا بحقیقت
و الله اعلم که یک شتر بار بود و کردی آن زنده را خشک کرد و هم در
نشست و یک آب را به آب تا بعد از مدت های مدید هم بر بدن او خشک
ایضا می گویند که این آینه است و یک اعتراض این دارند که باری
این نوع زنده این کرانی پیشین آنجا آمده است و از دیگری می
که پاسی بر سر است اگر خاری پایشن بخلید بیرون نمی آورد
در همش بر سر است و در برداشت پاک می کرد

در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
و الله اعلم و نیز از یکی از باب احوال که در طبقه مشایخ جنید بود چنانچه
علیهم می آمد که شبی او را حاجت غسل بود و او در غایت سردی و
پوشش در غایت وقف نفس کرانی دست می نمود پس بر رخ نفس هم باز
که در برداشت و چون آب تمام میج بسته بود افتاد چنین آورده اند
که آن زندم که بروی بود در غایت کرانی بر بهالغه گفته اند یا بحقیقت
و الله اعلم که یک شتر بار بود و کردی آن زنده را خشک کرد و هم در
نشست و یک آب را به آب تا بعد از مدت های مدید هم بر بدن او خشک
ایضا می گویند که این آینه است و یک اعتراض این دارند که باری
این نوع زنده این کرانی پیشین آنجا آمده است و از دیگری می
که پاسی بر سر است اگر خاری پایشن بخلید بیرون نمی آورد
در همش بر سر است و در برداشت پاک می کرد

در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

عین برین شیخ ریحان السمرقندی

تارفته رفته یا بهامش نماند به پیش برست و کارش بهدال انجام
 و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال نفسش بهوت طعمی
 مخصوص داشت راضی نشد که نفس را از آن طعم بدود قضای
 شهوت آن کند و از دیگری می آرند که کر سینه بود بعد از چند روز
 هان انگوری یا برک بسزای بر زمین افتاده یافت نفسش بکامضطرا
 آن دان را یا آن برک را از زمین برداشت و در دهان افکند
 و بکروی بمکافات این کار نفس و اما دوست محال بود تریا
 می گذاخت و با تشکر کسینگی میسخت و امثال این حرکات
 و افعال از ارباب سکر و حال و اصحاب ریاضات و مجاهدان
 بسیار منقول است و ایشان را در اینجا قصد ریاضت نفس و
 تقویت حال و رسیدن کینه است و اینها را از باب استیجاب نفس میداند مقرر
 است بسلیقه اندک با وسعت چنان ^{شده} قعست که تا کار بروی زمین
 تمام نمیشود و بر آن عمل رسید و اگر سعادت با نفس ^{شده} کینه بداند ^{شده} باید

بجای نوشتن
 شرح بود
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب

و اگر مطالبه بر نیت کند بر خستاید مثل مشهور است که برای هر کس که نیت
 تا نیت اختیار کند و فقها میگویند که در نجاست تعذیب نفس و تحریم حلال
 و تجاوز از حد اعتدال است و آن بحکم نص آن احادیث منوع است
 قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبا مما احل
 لكم ولا تقعدوا الزنا الله لا يحب المعتدين نزول این آیت
 گرید در آنجا است که جمعی از صحابه نزد پیغمبر آمدند صلی الله علیه و سلم گفتند
 یا رسول الله میخواهم که طعام ترک کنیم و از اهل و عیال کناره گیریم
 بصحراییم و آواره شویم این مان آن مد که لا تحرموا طیبات ما حل الله
 و لا تقعدوا و احادیث در باب رفق و مدارات نفس بسیار است
 است که احادیث همچنانکه در باب رفق و مدارات نفس است
 در باب مخالفت نفس و هوا و ارتیاض و صرف عنان می از لذت و
 نیز واقع شده است و صحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ریاضات
 و مجاهدات تحمل شدائد و مکابرات و تجرع مرارات فقر و فاقه و جوع

و اگر مطالبه بر نیت کند بر خستاید مثل مشهور است که برای هر کس که نیت تا نیت اختیار کند و فقها میگویند که در نجاست تعذیب نفس و تحریم حلال و تجاوز از حد اعتدال است و آن بحکم نص آن احادیث منوع است قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبا مما احل لكم ولا تقعدوا الزنا الله لا يحب المعتدين نزول این آیت گرید در آنجا است که جمعی از صحابه نزد پیغمبر آمدند صلی الله علیه و سلم گفتند یا رسول الله میخواهم که طعام ترک کنیم و از اهل و عیال کناره گیریم بصحراییم و آواره شویم این مان آن مد که لا تحرموا طیبات ما حل الله و لا تقعدوا و احادیث در باب رفق و مدارات نفس بسیار است است که احادیث همچنانکه در باب رفق و مدارات نفس است در باب مخالفت نفس و هوا و ارتیاض و صرف عنان می از لذت و نیز واقع شده است و صحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ریاضات و مجاهدات تحمل شدائد و مکابرات و تجرع مرارات فقر و فاقه و جوع

و اگر مطالبه بر نیت کند بر خستاید مثل مشهور است که برای هر کس که نیت تا نیت اختیار کند و فقها میگویند که در نجاست تعذیب نفس و تحریم حلال و تجاوز از حد اعتدال است و آن بحکم نص آن احادیث منوع است قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبا مما احل لكم ولا تقعدوا الزنا الله لا يحب المعتدين نزول این آیت گرید در آنجا است که جمعی از صحابه نزد پیغمبر آمدند صلی الله علیه و سلم گفتند یا رسول الله میخواهم که طعام ترک کنیم و از اهل و عیال کناره گیریم بصحراییم و آواره شویم این مان آن مد که لا تحرموا طیبات ما حل الله و لا تقعدوا و احادیث در باب رفق و مدارات نفس بسیار است است که احادیث همچنانکه در باب رفق و مدارات نفس است در باب مخالفت نفس و هوا و ارتیاض و صرف عنان می از لذت و نیز واقع شده است و صحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ریاضات و مجاهدات تحمل شدائد و مکابرات و تجرع مرارات فقر و فاقه و جوع

و اگر مطالبه بر نیت کند بر خستاید مثل مشهور است که برای هر کس که نیت تا نیت اختیار کند و فقها میگویند که در نجاست تعذیب نفس و تحریم حلال و تجاوز از حد اعتدال است و آن بحکم نص آن احادیث منوع است قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبا مما احل لكم ولا تقعدوا الزنا الله لا يحب المعتدين نزول این آیت گرید در آنجا است که جمعی از صحابه نزد پیغمبر آمدند صلی الله علیه و سلم گفتند یا رسول الله میخواهم که طعام ترک کنیم و از اهل و عیال کناره گیریم بصحراییم و آواره شویم این مان آن مد که لا تحرموا طیبات ما حل الله و لا تقعدوا و احادیث در باب رفق و مدارات نفس بسیار است است که احادیث همچنانکه در باب رفق و مدارات نفس است در باب مخالفت نفس و هوا و ارتیاض و صرف عنان می از لذت و نیز واقع شده است و صحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم ریاضات و مجاهدات تحمل شدائد و مکابرات و تجرع مرارات فقر و فاقه و جوع

و عجلش چندان بود که بجهت مجال مشارکت و مساهمت ایشان
 در آن است نیاید اول بیروی خود در همان نظر حضرت صلی الله علیه
 اصلا نبود و در بعضی غزوات حال برایشان چنان تنگ بود که شکنجه
 شتران می افروزند تا قطره چندی از روی چکبید و سنی ترمیکر وند
 از تجرب و انفراد در بهانیت در آنوقت از برای تاکید اجتماع واقفان
 بر جاید و تائیس بنای اسلام بود که مطلوب اصلی در آن مان آن بود
 و بحقیقت صحابه رضوان الله علیهم بشا به ده جمال مصطفی صلی الله علیه
 وسلم و کمال ایمان قوت یقین ارتفاح حجاب و زوال آریاب
 مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذ اطالع الصبا
 فاطمی المصباح و با وجود آن منقولست که شرتی نزد عمر خطاب رضی
 الله عنه آوردند تا اول نکر و گفت ترم که از آنها نبا شمع آذ هبتم
 طیباً تکه و حیاتکم الدنیا در شان ایشان است و احوال فقر و
 شدت صحاب صنف که لفظاً معنی مستند و متمسک طائفه صوفیه اند خود معلوم

باز در حدیث آمده است که در آن وقت از برای جمع کردن بر ایشان و در بعضی غزوات حال برایشان چنان تنگ بود که شکنجه شتران می افروزند تا قطره چندی از روی چکبید و سنی ترمیکر وند از تجرب و انفراد در بهانیت در آنوقت از برای تاکید اجتماع واقفان بر جاید و تائیس بنای اسلام بود که مطلوب اصلی در آن مان آن بود و بحقیقت صحابه رضوان الله علیهم بشا به ده جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم و کمال ایمان قوت یقین ارتفاح حجاب و زوال آریاب مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذ اطالع الصبا فاطمی المصباح و با وجود آن منقولست که شرتی نزد عمر خطاب رضی الله عنه آوردند تا اول نکر و گفت ترم که از آنها نبا شمع آذ هبتم طیباً تکه و حیاتکم الدنیا در شان ایشان است و احوال فقر و شدت صحاب صنف که لفظاً معنی مستند و متمسک طائفه صوفیه اند خود معلوم

*بنام خداوند تعالی
 این است که در حدیث آمده است که در آن وقت از برای جمع کردن بر ایشان و در بعضی غزوات حال برایشان چنان تنگ بود که شکنجه شتران می افروزند تا قطره چندی از روی چکبید و سنی ترمیکر وند از تجرب و انفراد در بهانیت در آنوقت از برای تاکید اجتماع واقفان بر جاید و تائیس بنای اسلام بود که مطلوب اصلی در آن مان آن بود و بحقیقت صحابه رضوان الله علیهم بشا به ده جمال مصطفی صلی الله علیه وسلم و کمال ایمان قوت یقین ارتفاح حجاب و زوال آریاب مستغنی بودند از مکابدت نفس و تکلف ریاضت اذ اطالع الصبا فاطمی المصباح و با وجود آن منقولست که شرتی نزد عمر خطاب رضی الله عنه آوردند تا اول نکر و گفت ترم که از آنها نبا شمع آذ هبتم طیباً تکه و حیاتکم الدنیا در شان ایشان است و احوال فقر و شدت صحاب صنف که لفظاً معنی مستند و متمسک طائفه صوفیه اند خود معلوم*

سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما ابوبکر بنی السید

که چه بوده است و قصه ابولبابه انصاری را خود چه کوی که بحیث صحیح توبه
 و اعتذار از جنایتی که از وی در حق خدا و رسول خدا در قصه بنی النضیر
 آمده بود و خود را با سطلانه مسجد نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر بسته
 ترک طعام و شراب کرده بود و غلبه جوع و عطش کور و کرده و عهد کرده
 که تا رسول خدا آمده بدست خود نکشاید از بیخا نروم رسول خدا فرمودند
 من بکار کنم اگر وی اول نزد من آمدی برای وی استحقاق کردی
 و از پروردگار آمرزش خواهی چون وی خود را بدرگاه خدا بر بست
 هم مگر خدا بند ویرا بکشاید من نتوانم کشاید بعد از زده و و از زده روزی کشاید
 اعلم قرآن بقبول توبه ابولبابه نازل شد پس آنحضرت بیامدند
 ویرا بکشاید اکنون این بر بستن ابولبابه خود را با سطلانه مسجد و ترک
 طعام و شراب کردن و در آمدن در معرض بلاک چه بود شریعت
 بود فی در شریعت توبه دنیا است و غم است فقط اینها داخل توبه
 اگر تعذیب نفس و تشدید و تحمید وی در مقام مجاهده و ریاضت

سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما ابوبکر بنی السید
 درم در آن وقت
 عیسی اندان توبه
 عیسی بن ماری
 سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما ابوبکر بنی السید
 سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما ابوبکر بنی السید
 سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما ابوبکر بنی السید

سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہما ابوبکر بنی السید

بسم الله الرحمن الرحيم

حرام و نهی می است چرا که حضرت سلی الله علیه و آله و سلم او را از
منع نفرمود و باز نداشت این نبود که غلبه جان و سکون و بیهوشی
رضوان الله علیهم نیز غلبات حال بود و سستیها بود آخر تواجد
رقص بلال در مسجد نزول آیه **وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنِ يَشَاءُ**
و منع عمر بن الخطاب آنحضرت را از صلح کفار در روز حیدر می نمود
سکر و امتنان عائشه صدیقه ازان حضرت در نزول قرآن طهارت
ذیل و بر ادرت حال وی رضی الله عنهما در قضیه اذیت و قول معاذ
بن جبل نزد جریان فکر و یا که وی رحمت است بر این است را خداوند
معاذ را و اهل معاذ را ازین رحمت فراموشی مکن و در او در
وقت طریبان انعام و سکر است موت **اِحْتِقَاقًا فَوْقَ تَرَكَ لِتَعْلِمَ**
أَبِي حَبِيبَاتٍ این همه از مستی و جد و غلبه حال بود و بعد از علم و صل از
بعضی از شاخ طریقت که سالکان طریق تمسید و توکل بوده اند آمده است
که نبی شوی در خواب و بیابانها که عا و انجما خطب جا و خوف بگرا و دیده

بسم الله الرحمن الرحيم

و نهی کرده او را از این بر زبان آوردن (نوشته) از دوازده سال آنکه

و حائز و نام گشته و فقها را با ایشان نزاع است که چرا چنین کنند و انبیا
 حکیم مطلق خلق فرموده است ترک دهند نفس او را بلکه بیند از زند این
 خلاف سنت است جواب ازین سخن آنست که اسبابیک حق سبحانه و تعالی
 بحکم جریان عادت خلق فرموده است و سبب است را با وی ربط داده و در
 گردانیده است هر قسمی از آن بقضی است که از تباطل فعل و توقف آن
 بروی ضرورت و سقوط آن تجاوز از آن از محالات عاویجی است که
 ترک آن ممکن و میریزد و ترک آن موجب اثم است چنانچه لقمه برودن
 و در دمان نهادن خائیدن فرورودن ترک این اسباب و خلل توکل
 نیست بلکه جهل و سفه است مگر آنکه حق تعالی در باب یکی خرق عادت
 کند و بطریق معجزه و کرامت اسقاط آن فرماید قسم دوم اسباب ظنی است
 که غالب بر حکم عرف و جریان عادت آنرا خلیستی و سببیتی است و لیکن
 این قسم بتلاف طبایع و اعتیاد و ریاضت و تفاوت قوی و عم
 افراد انسانی مختلف کرده و مثلاً یکی باشد که بقوت طبیعت و صرف سنت

و حائز و نام گشته و فقها را با ایشان نزاع است که چرا چنین کنند و انبیا
 حکیم مطلق خلق فرموده است ترک دهند نفس او را بلکه بیند از زند این
 خلاف سنت است جواب ازین سخن آنست که اسبابیک حق سبحانه و تعالی
 بحکم جریان عادت خلق فرموده است و سبب است را با وی ربط داده و در
 گردانیده است هر قسمی از آن بقضی است که از تباطل فعل و توقف آن
 بروی ضرورت و سقوط آن تجاوز از آن از محالات عاویجی است که
 ترک آن ممکن و میریزد و ترک آن موجب اثم است چنانچه لقمه برودن
 و در دمان نهادن خائیدن فرورودن ترک این اسباب و خلل توکل
 نیست بلکه جهل و سفه است مگر آنکه حق تعالی در باب یکی خرق عادت
 کند و بطریق معجزه و کرامت اسقاط آن فرماید قسم دوم اسباب ظنی است
 که غالب بر حکم عرف و جریان عادت آنرا خلیستی و سببیتی است و لیکن
 این قسم بتلاف طبایع و اعتیاد و ریاضت و تفاوت قوی و عم
 افراد انسانی مختلف کرده و مثلاً یکی باشد که بقوت طبیعت و صرف سنت

تا سه روز یا پنج روز یا زیادت بر آن طاقت جمع تواند آورد و یکی را
 با اعتیاد و ریاضت خود را بر آن آورده که ده روز را در حاجت طبعاً
 نشود و کرسکی کار نکند و اگر شود بخوردن بر کهای درخت و گیاه
 جنگل و امثال آن دفع کرسکی کند یا امتهلاً و احتشای مطن ^{بغیر}
 و غذای روحانی و غلبه عشق و محبت الهی از یکی مشخّح طریقت
 پرسیدند که مَا الْقُوَّةُ قَالَ ذِكْرُ اللَّهِ كَلَّا يَمُوتُ وَيُحْصِلُ
 ایمان بارادت حق و تقدیر وی ارزاق و آجال او یقین با کعب
 حقیقی حیات و بقای نبیه قدرت بار تعالی است نه طعام و شراب
 پس اگر یکی اعتیاد تحمل جمع ده روز کرده باشد و وی مسافت
 ده روز را بی توشه سیر کند چرا آتم کرد و تارک واجب شود قیام
 حال می با سائرناس که در تحمل جمع و عطش بگردد و عاجز آیند و دست
 نباشد و از مشخّح طریقت بصحت رسیده است که ایشان ابریا ^{صفت}
 و اعتیاد طی از بعین بتدریج و ترتیب در مدتی معین حاصل شده

در روزهای اول که در این حالت است باید که در این روزها هیچ چیزی نخورد و نه آشامد و نه در راه برود و نه در کار مشغول باشد و در این روزها باید که در این حالت است که در این روزها هیچ چیزی نخورد و نه آشامد و نه در راه برود و نه در کار مشغول باشد

پس ای کسان که بر تبه توکل و یقین رسیده اند و ریاضت و مجاهده کرده
 و ایشانرا مشا بره توحید دست داده و رحمت ایشان و جوب رحمت
 این اسباب و علل ساقط باشد و الله اعلم از بزرگی می آرند که او را
 با درگاه خداوندی عهد بود که تا ده روز یا زیاده از آن چنانچه در نقل
 آمده است بی طعام و شراب بسربرد اتفاقاً در سفری از اسفار تاده
 روز بکر سنگی بسربرد بعد از ده روز بر زمین افتاد و عاجز شد و پای
 رفتن بسته شد و قوت سیر نماند دست بناجات بر آورد و گفت
 بار خدا یا ده روز رفت و طاقت کرسنگی نماند حکم چیست فرمان آمد
 که تو قوت خوانی یا قوت گفت مقصود اصلی قوت است که بدان
 راه تو انم رفت گفت یا قوت دریم تو غم مخور و بگردی تا مدتی که خدا خوا
 بجوی طعام بسربرد و غلبه قوت روحانی و تقویت و تائید ربانی میکرد
 و قسم ثالث اسباب و همیه است که مجرد و هم حاکم است که اگر مباشرت
 این اسباب نکنم فلاک شوم چنانچه گوید که اگر امر و تهمیه اسباب فرودم

در کتب معتبره
 در کتب معتبره
 در کتب معتبره

چه حال شود چگونگی در هر روز این مجرب و مستعد و اتباع و رعایت این است
شناختی توکل است که در جای که غالب آن باشد این باز را می باشد
عادی می شود و حکم آن معلوم شد مثلاً اجتناب از خوردن گوشت یا دیدن که وجود
سبب در اینجا حکم عرف و عادت غایت از اسباب عادی است و در اینجا
هرگز کسی در اینجا وجود ندیده الا نادرا که مجرب توهم و احتمال آنکه شاید در خلقت
عادت وجودی اتفاق افتد و هلاک کند این حکم در هم است و سنائی حقیقت
و همچنین خواب در سیلاب و مکانیک حکم عادت محل جریان سیلاب است و در جا
که سیل اصلاً نمی آید و لیکن نفس الامر امکان عقلی دارد که شاید پیدا شود
ست. **هَذَا هُوَ اقْوَالُ الفَضْلِ وَعَلَيْهِ التَّعْوِيلُ**
وَاللَّهُ يَقْوَالُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ و بالتحقیق توقف
تسلیم در اقوال و افعال ارباب احوال که صادقان راه و توجیه
درگاه اند و علم و تقوی و دیانت ایشان معلوم شده است اسکم
و خونس در ان باب بود و انکار بی صحت و ضرورت محل و خوف نظر

در این باب در هر روز این مجرب و مستعد و اتباع و رعایت این است
شناختی توکل است که در جای که غالب آن باشد این باز را می باشد
عادی می شود و حکم آن معلوم شد مثلاً اجتناب از خوردن گوشت یا دیدن که وجود
سبب در اینجا حکم عرف و عادت غایت از اسباب عادی است و در اینجا
هرگز کسی در اینجا وجود ندیده الا نادرا که مجرب توهم و احتمال آنکه شاید در خلقت
عادت وجودی اتفاق افتد و هلاک کند این حکم در هم است و سنائی حقیقت
و همچنین خواب در سیلاب و مکانیک حکم عادت محل جریان سیلاب است و در جا
که سیل اصلاً نمی آید و لیکن نفس الامر امکان عقلی دارد که شاید پیدا شود
ست. **هَذَا هُوَ اقْوَالُ الفَضْلِ وَعَلَيْهِ التَّعْوِيلُ**
وَاللَّهُ يَقْوَالُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ و بالتحقیق توقف
تسلیم در اقوال و افعال ارباب احوال که صادقان راه و توجیه
درگاه اند و علم و تقوی و دیانت ایشان معلوم شده است اسکم
و خونس در ان باب بود و انکار بی صحت و ضرورت محل و خوف نظر

۸۳
 در بیان این مرتبه در حق این طائفه سواست کلاک و لا علیک و ان
 توفیق رفیق شود و بر سر کار اطلاق بخشند و از احوال مواجبه ایشان
 در باطن پیدا شود آن بانی دیگر و سعادت دیگر است تا نصیب
 تو اعتماد و ایمان ز دست مده قال سید الطائفة جنید البغدادی
 رضی الله عنه الایمان بطریقین اذ من اللوایة توسط و اعتماد الیه
 در اس هر کاست و الله الموفق اسیات لمولفه ایگارش مکشش قال
 نیست حالت ارباب کمال نشینده ز کسان جز خبیر
 هیچ نایافته در خود اثری قابل کار نه مسزوری
 یا خود از کوشش آن بس دور باش کین اه کذاری مگرت
 هر قایل کاری و گرت لیکن اندر پی انکار مرو
 از جهان منکر این کار مرو بس که حالت درویشانرا
 کوشش مشورش عشق ایشانرا که درین ره چه طلبها دارند
 زمین طلبها چه تعبها دارند زمین طلب کرده خدا یافته اند

این کلام از شیخ عروج و این کلام در بیان این طائفه است که در این مرتبه در حق این طائفه سواست کلاک و لا علیک و ان توفیق رفیق شود و بر سر کار اطلاق بخشند و از احوال مواجبه ایشان در باطن پیدا شود آن بانی دیگر و سعادت دیگر است تا نصیب تو اعتماد و ایمان ز دست مده قال سید الطائفة جنید البغدادی رضی الله عنه الایمان بطریقین اذ من اللوایة توسط و اعتماد الیه در اس هر کاست و الله الموفق اسیات لمولفه ایگارش مکشش قال نیست حالت ارباب کمال نشینده ز کسان جز خبیر هیچ نایافته در خود اثری قابل کار نه مسزوری یا خود از کوشش آن بس دور باش کین اه کذاری مگرت هر قایل کاری و گرت لیکن اندر پی انکار مرو از جهان منکر این کار مرو بس که حالت درویشانرا کوشش مشورش عشق ایشانرا که درین ره چه طلبها دارند زمین طلبها چه تعبها دارند زمین طلب کرده خدا یافته اند

رواج و شیخ عروج
 این کلام در بیان این طائفه است که در این مرتبه در حق این طائفه سواست کلاک و لا علیک و ان توفیق رفیق شود و بر سر کار اطلاق بخشند و از احوال مواجبه ایشان در باطن پیدا شود آن بانی دیگر و سعادت دیگر است تا نصیب تو اعتماد و ایمان ز دست مده قال سید الطائفة جنید البغدادی رضی الله عنه الایمان بطریقین اذ من اللوایة توسط و اعتماد الیه در اس هر کاست و الله الموفق اسیات لمولفه ایگارش مکشش قال نیست حالت ارباب کمال نشینده ز کسان جز خبیر هیچ نایافته در خود اثری قابل کار نه مسزوری یا خود از کوشش آن بس دور باش کین اه کذاری مگرت هر قایل کاری و گرت لیکن اندر پی انکار مرو از جهان منکر این کار مرو بس که حالت درویشانرا کوشش مشورش عشق ایشانرا که درین ره چه طلبها دارند زمین طلبها چه تعبها دارند زمین طلب کرده خدا یافته اند

این کلام در بیان این طائفه است که در این مرتبه در حق این طائفه سواست کلاک و لا علیک و ان توفیق رفیق شود و بر سر کار اطلاق بخشند و از احوال مواجبه ایشان در باطن پیدا شود آن بانی دیگر و سعادت دیگر است تا نصیب تو اعتماد و ایمان ز دست مده قال سید الطائفة جنید البغدادی رضی الله عنه الایمان بطریقین اذ من اللوایة توسط و اعتماد الیه در اس هر کاست و الله الموفق اسیات لمولفه ایگارش مکشش قال نیست حالت ارباب کمال نشینده ز کسان جز خبیر هیچ نایافته در خود اثری قابل کار نه مسزوری یا خود از کوشش آن بس دور باش کین اه کذاری مگرت هر قایل کاری و گرت لیکن اندر پی انکار مرو از جهان منکر این کار مرو بس که حالت درویشانرا کوشش مشورش عشق ایشانرا که درین ره چه طلبها دارند زمین طلبها چه تعبها دارند زمین طلب کرده خدا یافته اند

این کتاب در بیان عقاید و اصول دینی است
 و در بیان احکام و عبادت است
 عقل که درک حقایق است
 باوری از دست نرود
 مستفاد باشد بیارایمانی
 وصل اکنون که نقل از کلام مشایخ
 بیاریم موافق و مقوی آنچه ذکر کردیم مناسب با طالبان علمی و ریاضی
 در حق نماز و در کتب تصوف که صحت آن مجمع علیه طرفین و متفق علیه
 فریقین است تصریح بدان موجود است و لیکن از کتاب قواعد الطریق
 فی الجمع بین الشریعه و الحقیقه تصنیف الشیخ الامام الهام قدوة المتأخرین
 و حجة المتقدمین صاحب الطریق القوم و الداعی مخلوق الله الی الطریق
 المستقیم الامام العالم العال قسیم العدل الفاروق شهاب الحق
 و الحقیقه و الشرع و الدین سید احمد المغربي البرسی عرف بزودت
 که از اکابر علمای وقت و اعظم مشایخ مغرب مسلم جمیع مشایخ دیار
 عرب بود رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة کالمه نقل کردیم و چون

این کتاب در بیان عقاید و اصول دینی است
 و در بیان احکام و عبادت است
 عقل که درک حقایق است
 باوری از دست نرود
 مستفاد باشد بیارایمانی
 وصل اکنون که نقل از کلام مشایخ
 بیاریم موافق و مقوی آنچه ذکر کردیم مناسب با طالبان علمی و ریاضی
 در حق نماز و در کتب تصوف که صحت آن مجمع علیه طرفین و متفق علیه
 فریقین است تصریح بدان موجود است و لیکن از کتاب قواعد الطریق
 فی الجمع بین الشریعه و الحقیقه تصنیف الشیخ الامام الهام قدوة المتأخرین
 و حجة المتقدمین صاحب الطریق القوم و الداعی مخلوق الله الی الطریق
 المستقیم الامام العالم العال قسیم العدل الفاروق شهاب الحق
 و الحقیقه و الشرع و الدین سید احمد المغربي البرسی عرف بزودت
 که از اکابر علمای وقت و اعظم مشایخ مغرب مسلم جمیع مشایخ دیار
 عرب بود رحمة الله تعالی علیه رحمة واسعة کالمه نقل کردیم و چون

اهل حق و ارباب تحقیق همه بر یک کلمه اند نقل کلام از یکی نقل از سینه
 بود و چون عنوانات مسائل کتاب مذکور بلفظ قاصح بود ما نیز همان
 قاعده در انکاء و اشتیم و باشد التوفیق قاعده حکم فقه عام است معنی
 شامل است تمامه خلق را و خواص و عوام محکوم ماند بدان زیرا که مقصد
 وی اتانست مراسم شریعت و اعلاهی اعلام دین دولت است و بجای
 فقه بر علم است و لهذا قواعد و ضوابط آن کلیه است که باختلاف افراد
 و اشخاص مختلف متغیر نشود و حکم تصوف خاص است معنی مخصوص
 است باهل قرب و خصوص زیرا که آن معامله است میان پروردگارا
 و بنده و مدار این برزوق و حال است و احکام آن جزئیات است
 که باختلاف احوال و مواجید و ازواج مختلف کرده و از اینجا است
 که حکم فقیه و انکاروی بر صوفی جاریست و انکار صوفی بر فقیه صحیح نیست
 و صوفی در رجوع بفقیه ضرورت است با حکام تا بدان عمل کند و در احوال
 حائل تا مخالفت شریعت نیفتد و فقیه را در احکام رجوع بصوفی نشود

مع
 جمع عنوانات
 بنیادین
 ۱۲۵

در بیان این مطلب که در این کتاب مذکور است

پس تصوف بقدر محتاج است و فقه از تصرف مستثنی اگر چه در بعضی مباحث
 و در رفع است از فقه و بر تبه و لیکن فقه اسلام و اتم است در مصلحت
 و از اینجا گفته اند که **کلی فقیها صوفیاء و لا کل صوفیاء فقیها** یعنی اول
 و او فقا است و عمل شریعت و حفظ ظاهر بر بعد از آن بمقام تصوف
 و اطلاق بحقیقت و تصفیه باطن عروج کن زیرا که این اکل و اتم و
 اسلام است عملاً و حالاً و ذوقاً و لاکن **صوفیاء فقیها** یعنی هم از اول
 تعلق بحقیقت و توجید و مواجید باطن کن که بعد از وی رعایت ظاهر
 و اتباع شریعت است حکام نخواهد پذیرفت چنانکه فرموده اند **و لا یفقه
 الباطن علی الظاهر و لا یکتفی بالظاهر عن الباطن**
 وصیت این است که مرید را باید که باطن حقیقت را بر ظاهر شریعت مقدم
 ندارد و باطنیه زو و باطنیه کشف معاد و بظواهر باطن اکتفا کند تا از
 اهل تشرف نشود و بر فقا است صرف متوقف نماید و از انوار اسرار مجرم نکردد و
 خروج از فقه تصوف با طلب مزید و شوق ترقی و تعطش کمال آسان است

در بیان این مطلب که در این کتاب مذکور است

افقه مضبوط ساخت تاجدی و جدی در کار پیداشود و فحشا
 روی نماید چه در فقه و در کلام و چه در تصوف امام و متبوع و
 شیخ کی باید پس آنچه گفته اند که الصوفی لاندیهب له صحیح باشد مگر
 باعتبار اخذ اولی واحوط از روایات مذہب و احدی که التزام
 اطلاق آن کرده است اگر چه قول جمهور ائمہ آن مذہب نباشند
 و جمیع ائمہ طرفیت و اساطین ملت تابع مذہب فقہا بوده اند
 چنانچه بدلائل ائمہ بغدادی در مذہب ابی ثور بود و شیخ القواد
 جیلانی در مذہب امام احمد علی و شیبانی مالکی و جبریری حنفی و محاسبی
 شافعی آنرا در هر جمعی از مذہب جمعین و آنکه گفته اند که مذہب صوفی
 در مروج متابع اصحاب حدیث است باعتبار آنست که از مذہب خود
 عمل بروایتی کند که موافق نص حدیث یابد و آن نیز بر تقدیر که کتفه
 احتیاط و مفارقت موع نیفتد و اگر جمع در مذہب علماء در با باشد
 واحوط نماید نیز صورت جواز دارد و لیکن تتبع رخص اصلا جائز نباشد

هرگز مصلحتی نیست
 آنکه این مذهب را
 درین زمان بیاورند
 بلکه صاحب این حال
 میسر است و جمیع
 اصحاب این مذہب
 در اول آن مذہب
 آنستند و در هر
 آنستند و در هر
 چنانکه در مذہب
 متبوع در این مذہب
 اینست که جمیع
 مذہب است و این
 مذہب است و این
 مذہب است و این
 مذہب است و این

و انشا علم قاعده اعتبار فرع با اصل و قاعده است در اصل و
 قاعده کتاب و سنت است پس هر قولیکه بود از هر قائلیکه باشد
 نقیض یا مستکمل یا صوفی اگر موافق اصل و قاعده است قبول نمایند
 اگر متقابل رود است رد کنند و اگر قابل تاویل است بر آیه تاویل روند
 اگر تاویل پذیر نبود اگر قائل آن در علم و دیانت کاست تسلیم نمایند و بر
 بر تقدیر قاضی صلح و معارض قاعده اش ندارند زیرا که فساد قاضی
 هم بوی راجع شود و در صلاح صلاح ضرری نکند پس غلات صوفیه
 حکم اهل هوا از مستکملین و متفقہ مطلقین داشته باشند قول و فعل
 هیچ یکی ازینها مسلم و مقبول نیست بلکه رد قول ایشان لازم و حجتنا
 از فعل ایشان و ایه است ترک مذہب حق و توقف و تردد در ثابت
 بایقین بقولی و فعلی که از ایشان منقول و بدیشان منسوب باشد
 جائز نبود کائناتن کان و نبال هر س نتوان رفت و کوشن بسخن
 بر کس نتوان نهاد و متبوع حقیقی شاعر است و هر که غیر او است تابع است

کلام
 در بیان
 حقیقت
 شاعر
 است
 و هر
 که
 غیر
 او
 است
 تابع
 است

و حجت و کتاب سنت است و بر هر دو ای آن اجماع بدان و لغت علم
 قاعده اشکال و ابهام اگر لازم کلام است همیشه که بی تاویل تکلف
 مخلوط شود و لازم آید پیش آنست که در قاعده سابق مذکور شد و الا اگر
 الزام و ایراد اشکال تکلف و تاویل است و ظاهر کلام صحیح و واضح
 اعتبار ندارد و زیرا که خلوص کلام از عرض اشکال بعد از تاویل و
 تکلف در ایجاد و ایراد آن نادر و اقل قلیل است و اگر لزوم
 اشکال و عدم آن در فهم و تبادر متجاوز است و متساوی اند لا بزم
 بر حکم تجاوز کلام نیز مشکوک و متنازع فیه باشد و وجود
 اشکال در کلام گاهی بسبب ضیق حوصله عبارت از انشاع و
 معنی باشد و گاهی علت فساد اصل و احتمال تقصد بود و کثرت
 وجود اشکال و ابهام در کلام این طائفه بحقیقت از قسم اول است
 زیرا که تقصد مقصود ایشان در غایت تراکت و بلند است هر چند که
 در انصاح و ایضاح آن کوشند شکل تر و موهم تر گردند

این کلام صحیح و واضح است و ایراد اشکال و ابهام در آن نیست و در قاعده سابق مذکور شد و الا اگر لزوم اشکال و عدم آن در فهم و تبادر متجاوز است و متساوی اند لا بزم بر حکم تجاوز کلام نیز مشکوک و متنازع فیه باشد و وجود اشکال در کلام گاهی بسبب ضیق حوصله عبارت از انشاع و معنی باشد و گاهی علت فساد اصل و احتمال تقصد بود و کثرت وجود اشکال و ابهام در کلام این طائفه بحقیقت از قسم اول است زیرا که تقصد مقصود ایشان در غایت تراکت و بلند است هر چند که در انصاح و ایضاح آن کوشند شکل تر و موهم تر گردند

و نزد منکران از قسم ثانی است و هر کدام معذور است و معتقد اگر بر حذر و
 تماشای نبود نیز در خطر است امن سلامت و تقوی بعضی تسلیم است و اقله علم
 قاعده مبنای علم ریخت تحقیق است مبنای حال بر تسلیم و تصدیق
 پس عارف اگر تکلم از حیثیت علم کند نظر در اصول علم که کتاب سنت
 و آثار سلف است لازم افتد زیرا که اعتبار علم حاصل و دلیل می بود و اگر
 تکلم از حیثیت حال آید از تسلیم این حال برومی چاره نیست زیرا که در اصول
 بدان علم بحقیقت آن خبر مثل آن حال میسر کرده و ممکن نباشد پس اعتبار
 آن بدوق و وجدان می باشد و علم بدان بستند با نمانت صاحب حال
 بود و با وجود آن تبارح و اقدار انشایه که در حق کسی که درین حال نادر
 یکی بود یکی از استادان طریقت با مرید خود میفرمود یا نبی برید الماء
 فان الماء البارد يخرج الشکر من صميم القلب ای هر که من
 آب را سرد کرده بخورد که خوردن آب سرد شکر از درون دل برآرد گفت
 پس در حق آن مریدی سری سقطی قدس سوره چه کوئی که بر کون آب ^{سری}

تسلیم پذیر
 بسیار بود
 اشکال بعین
 بسیار اصل
 در اشکال نفع
 بسیار
 در بین
 بسیار
 در
 در

آفتاب آمد بر بنداشت و گشت شرم دارم که از برای حفظ نفس خود کون
 فرمود وی صاحب حالت اقمه ابوی راست نیاید و الله اعلم قضا
 و اجد و صاحب حال چون جد و حال می بجای رسد که زمام ختیا
 از دست رود و مالک نفس نماند معذور است و وی در انحالت حکم
 مجنون دارد و حق سقوط اعتبار انفعال عدم جريان احکام تکلیفی
 بر تقدیر یک جد و حال می محقق و صحیح بود از شائبه تکلیف اعتبار
 و آنچه از وی در نیحالت فوت شود استداک فائت و قضای مافات
 لازم گردد و باعتبار وجود کسب و اختیار در سبب و مباشرت اسباب
 سکران اگر چه در حالت کسر قدرت و اختیار ندارد و لکن چون تحصیل
 این حالت باز تکلیب و اختیار اوست قضای فوائت بروی واجب
 بخلاف مجنون اصل با وجود عذر و رفع میاخذة اقدار ان فعل جائز باشد
 و متابعت می روانه و مثل اجد زوری نزد سیاف و وقوف ابو حمزه
 در چاه و حال شلی بطلوت بچه و خرق ثوب جدید و آتسای مال و سحر و امثال
 آن

از روی انچه در حدیث آمده است که هر کس در حال مجنون در امور عبادت و دنیا و دنیاوی و مالک نفس نماند معذور است و وی در انحالت حکم مجنون دارد و حق سقوط اعتبار انفعال عدم جريان احکام تکلیفی بر تقدیر یک جد و حال می محقق و صحیح بود از شائبه تکلیف اعتبار و آنچه از وی در نیحالت فوت شود استداک فائت و قضای مافات لازم گردد و باعتبار وجود کسب و اختیار در سبب و مباشرت اسباب سکران اگر چه در حالت کسر قدرت و اختیار ندارد و لکن چون تحصیل این حالت باز تکلیب و اختیار اوست قضای فوائت بروی واجب بخلاف مجنون اصل با وجود عذر و رفع میاخذة اقدار ان فعل جائز باشد و متابعت می روانه و مثل اجد زوری نزد سیاف و وقوف ابو حمزه در چاه و حال شلی بطلوت بچه و خرق ثوب جدید و آتسای مال و سحر و امثال آن

طهارة الاله با از این جهت
 و اینست که در حدیث آمده است

از خط و اهر اعمال ایشان که بغلبه وجد و حال بنا چنانچه از عنوان آن حکایات
 واضح است صد در یافته و قصه و توابع در سماع نیز ازین باب است که ایشان
 در غایت زهد و اختیار و قصد مخالفت بودیم که صبر و ثبات از آن ممکن
 باشد صادر گردد و از سبب ضبط و مجال حفظ خارج بود صاحب آن معذور است
 و حال وی بر تقدیر تحقیق و صحت مسلم بی مبالغه در انکار و تصب در اعتقاد
 و چون آن امر آهة مجنونة بحضرت رسالت آمد صلعم و از صرع و جنونی که
 داشت و از انکشاف عورت و حرکات شنیعه که در آنوقت از وی صادر
 سیافت شکایت کرد فرمود اگر خواهی صبر کن تا ترا بجزای این بلا و
 محنت بهشت برین دهند و اگر خواهی دعا کنم و از پروردگار تعالی درخواست
 کنم شفقت دهد و ازین بطاقت خلاص گرداند و آن زن راضی شد
 نه صبر کند و بهشت رود پس تخمیر حضرت او را در صبر بر جنون و
 غلب شفا و تقریر و تسلیم وی صلی الله علیه و آله و سلم او را در
 اختیار جنون و ولایت دارد بر معذوریت و عدم تضرر وی بصفت

صبر در حال
 در سماع نیز ازین باب است که ایشان
 در غایت زهد و اختیار و قصد مخالفت بودیم که صبر و ثبات از آن ممکن
 باشد صادر گردد و از سبب ضبط و مجال حفظ خارج بود صاحب آن معذور است
 و حال وی بر تقدیر تحقیق و صحت مسلم بی مبالغه در انکار و تصب در اعتقاد
 و چون آن امر آهة مجنونة بحضرت رسالت آمد صلعم و از صرع و جنونی که
 داشت و از انکشاف عورت و حرکات شنیعه که در آنوقت از وی صادر
 سیافت شکایت کرد فرمود اگر خواهی صبر کن تا ترا بجزای این بلا و
 محنت بهشت برین دهند و اگر خواهی دعا کنم و از پروردگار تعالی درخواست
 کنم شفقت دهد و ازین بطاقت خلاص گرداند و آن زن راضی شد
 نه صبر کند و بهشت رود پس تخمیر حضرت او را در صبر بر جنون و
 غلب شفا و تقریر و تسلیم وی صلی الله علیه و آله و سلم او را در
 اختیار جنون و ولایت دارد بر معذوریت و عدم تضرر وی بصفت

عقود اولی... عقود ثانی... عقود ثالثی... عقود رابعی... عقود خامسی... عقود ششمی... عقود هفتمی... عقود هشتمی... عقود نهمی... عقود دهمی... عقود یازدهم...

مادام که بخدمت و اصرار و ایدمان نکشد لا قناعه فانته حیث الله
 ورسوله و از حیث بی تعلل علاج فتوای نداد و جبری بصرف
 اطالت سخن امر کرد وی نمی علاج قدس سره گفت که برلمانان
 هیچ کاری مهم تر و مصلحت نزدیکتر از قتل می نیست تا حق نصیحت دین
 و تخریب مساحت آن از دعای زیاد و ملاحظه و بجا آوردن برای
 نفس و عانت بر قتل می و اسد اعلم قاعده اعتقاد کمال مطلق که
 هیچ وجه نقصان را بدان راه نباشد مستلزم انکار و تمسک است بدین
 موجب نقصان نیست برعکس اعتقاد کمال مطلق نباید که در چه آدمی
 خالی از نقص شریعت نبود و عصمت مخصوص انبیاست و شرط ولایت
 نیست و وجود خطا و معصیت بی اصرار و انهماک منافی مرتبه قرب
 درجه ولایت نه از سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه پرسیدند
 هل یزوف العار فی ساعی سرور کربان مل فرور و بعد از آن
 سر بر آورد و گفت و کان امر الله فکذا مقدا و مراد یعنی

بسیار از این...
 عقود اولی...
 عقود ثانی...
 عقود ثالثی...
 عقود رابعی...
 عقود خامسی...
 عقود ششمی...
 عقود هفتمی...
 عقود هشتمی...
 عقود نهمی...
 عقود دهمی...
 عقود یازدهم...
 عقود شانزدهم...
 عقود هجدهم...
 عقود بیستم...

در بیان...

اگر سابقه ازلی و تقدیر الهی چنین رفته باشد که این مهیت از وی
 بوجو و آید چه چاره است آخر تو به و اما بت رجوع از آن خواهد کرد
 چه پلاک بنده در خطا و مهیت نیست بلکه در ترک تو به در رجوع است
 چنانچه از حال آدم و ابلیس بظهور می پیوندد و شیخ ابن عطاء الله
 صاحب کتاب الحکم قدس سره میفرماید که اگر فرضا سوال ازین کلام
رَأَيْتَ لَوْ هَمَّتْ الْعَاكِفَةُ بِغَيْرِ اللَّهِ التَّجَوُّبُ او می که لازمه
 تعلق بهت با سوی الله منافی و منقض عنوان معرفت و ولایت است
 اگر بهت بغیر حق متعلق شود معرفت نماند و عارف نبود و الله اعلم
قَاعِلٌ از کتاب حرام از برای دفع مکروه و مسامحی که در وی خوف
 فتنه و ظن آفت باشد بی جرم و یقین بوقوع آن جائز نباشد مثلاً اگر
 یکی بقصد خردن گسائی اسقاط نفس از نظر خلق از کتاب سناری
 و ملاهی کند اگر حرمت آن متفق علیه علم است جائز نباشد و اگر
 فیه هست کار آسانست چندان حرج و دشواری ندارد و اگر ضمن

اینست که در این کلام
 از برای دفع مکروه و مسامحی که در وی خوف
 فتنه و ظن آفت باشد بی جرم و یقین بوقوع آن
 جائز نباشد مثلاً اگر یکی بقصد خردن گسائی
 اسقاط نفس از نظر خلق از کتاب سناری و
 ملاهی کند اگر حرمت آن متفق علیه علم است
 جائز نباشد و اگر فیه هست کار آسانست
 چندان حرج و دشواری ندارد و اگر ضمن

در کتاب محرم جائز باشد چیست تحصیل اخلاص طاعت و قرب به ولی
 که سبب حیات است بدست چرا درست بود جوایش است که قیاس
 این سلسله با سلسله عقلی قدمه درست نیاید چه ترک تفرع ضرر حاصل
 حیات رود که بنا و مدار وجود و بقا و موجود و بقا و موقوف علیه
 جمیع کمالات و اعانت بر قتل نفس لازم آید که بالاتفاق در شرع
 حرام است و جاه و شهرت حرام شرعی نیست و وجود وی زیادتی
 کمال رود آن نیز تبیین نیست و آن افعال حرکات که محققین بلائیه
 کنند دیگر است آنجا از کتاب محرم و مکروه شرعی نیست خلاصه آن
 سرعبادت است و اظهار بعضی عبادیات که بصورت نقص و زلف آید
 و پیش از اطلاع بر حقیقت حال ازنا مشروعات نماید و باید که قصد
 و نیت ملائمتی فرار و احترام نفس بوده ترس حال از خلق چه در ترس
 از خلق و قصد اخفای رویت خلق و تعظیم ایشان است باز همان لازم آید
 که از آن سبک بخیزد و بحقیقت حصول این حال مرصوفی راست که در اصطلاح

در کتاب محرم جائز باشد چیست تحصیل اخلاص طاعت و قرب به ولی
 که سبب حیات است بدست چرا درست بود جوایش است که قیاس
 این سلسله با سلسله عقلی قدمه درست نیاید چه ترک تفرع ضرر حاصل
 حیات رود که بنا و مدار وجود و بقا و موجود و بقا و موقوف علیه
 جمیع کمالات و اعانت بر قتل نفس لازم آید که بالاتفاق در شرع
 حرام است و جاه و شهرت حرام شرعی نیست و وجود وی زیادتی
 کمال رود آن نیز تبیین نیست و آن افعال حرکات که محققین بلائیه
 کنند دیگر است آنجا از کتاب محرم و مکروه شرعی نیست خلاصه آن
 سرعبادت است و اظهار بعضی عبادیات که بصورت نقص و زلف آید
 و پیش از اطلاع بر حقیقت حال ازنا مشروعات نماید و باید که قصد
 و نیت ملائمتی فرار و احترام نفس بوده ترس حال از خلق چه در ترس
 از خلق و قصد اخفای رویت خلق و تعظیم ایشان است باز همان لازم آید
 که از آن سبک بخیزد و بحقیقت حصول این حال مرصوفی راست که در اصطلاح

در کتاب محرم جائز باشد چیست تحصیل اخلاص طاعت و قرب به ولی
 که سبب حیات است بدست چرا درست بود جوایش است که قیاس
 این سلسله با سلسله عقلی قدمه درست نیاید چه ترک تفرع ضرر حاصل
 حیات رود که بنا و مدار وجود و بقا و موجود و بقا و موقوف علیه
 جمیع کمالات و اعانت بر قتل نفس لازم آید که بالاتفاق در شرع
 حرام است و جاه و شهرت حرام شرعی نیست و وجود وی زیادتی
 کمال رود آن نیز تبیین نیست و آن افعال حرکات که محققین بلائیه
 کنند دیگر است آنجا از کتاب محرم و مکروه شرعی نیست خلاصه آن
 سرعبادت است و اظهار بعضی عبادیات که بصورت نقص و زلف آید
 و پیش از اطلاع بر حقیقت حال ازنا مشروعات نماید و باید که قصد
 و نیت ملائمتی فرار و احترام نفس بوده ترس حال از خلق چه در ترس
 از خلق و قصد اخفای رویت خلق و تعظیم ایشان است باز همان لازم آید
 که از آن سبک بخیزد و بحقیقت حصول این حال مرصوفی راست که در اصطلاح

در کتاب محرم جائز باشد چیست تحصیل اخلاص طاعت و قرب به ولی
 که سبب حیات است بدست چرا درست بود جوایش است که قیاس
 این سلسله با سلسله عقلی قدمه درست نیاید چه ترک تفرع ضرر حاصل
 حیات رود که بنا و مدار وجود و بقا و موجود و بقا و موقوف علیه
 جمیع کمالات و اعانت بر قتل نفس لازم آید که بالاتفاق در شرع
 حرام است و جاه و شهرت حرام شرعی نیست و وجود وی زیادتی
 کمال رود آن نیز تبیین نیست و آن افعال حرکات که محققین بلائیه
 کنند دیگر است آنجا از کتاب محرم و مکروه شرعی نیست خلاصه آن
 سرعبادت است و اظهار بعضی عبادیات که بصورت نقص و زلف آید
 و پیش از اطلاع بر حقیقت حال ازنا مشروعات نماید و باید که قصد
 و نیت ملائمتی فرار و احترام نفس بوده ترس حال از خلق چه در ترس
 از خلق و قصد اخفای رویت خلق و تعظیم ایشان است باز همان لازم آید
 که از آن سبک بخیزد و بحقیقت حصول این حال مرصوفی راست که در اصطلاح

کنند و اغراق نمایند که در ضمن مطاوی آن مخالفت حق لازم آید
 و سبب فوت چندین طاعات و عبادات کرده و بعضی از سنن
 نوافل که نفس بآن الفت گرفته و اعتیاد کرده باشد نیز ترک دهند
 اگر چه این نیز در باب علاج نفس نافع افتد و اثری داشته باشد لیکن
 سلوک این طریق تهیج و آثار تامل کند و صاحبش را بر عکس
 مقصود برود و طریق مشایخ شاذیه آنست که هدایت طالبان
 و تربیت مزیدان بر موافقت طبع و ملاحظه رفیق و راحت ایشان
 کنند و علی التویر بحیر و قسر از حالت سابق اخراج شان نکنند و تشدید
 مجاهده در ریاضت نفرمایند و از آورا و اشتغال پد آنچه ملائم طبیعت
 و موافق مزاج طالبان است ولالت نمایند و مشغول سازند و بر رفیق
 و تفریح و آسانی بمنزل مقصود سازند و ایشان میفرمایند که هر که سیری در
 راه موافقت طبع و شاکله وی افتد و صول وی بدگاه قرب سهل و اقرب آید
 و هر که خلاف حرکت طبعی رود بر اندازد بعد از نیز طبیعت بر شش بطی نیز رود

و از مشایخ شاذیه آنست که هدایت طالبان و تربیت مزیدان بر موافقت طبع و ملاحظه رفیق و راحت ایشان کنند و علی التویر بحیر و قسر از حالت سابق اخراج شان نکنند و تشدید مجاهده در ریاضت نفرمایند و از آورا و اشتغال پد آنچه ملائم طبیعت و موافق مزاج طالبان است ولالت نمایند و مشغول سازند و بر رفیق و تفریح و آسانی بمنزل مقصود سازند و ایشان میفرمایند که هر که سیری در راه موافقت طبع و شاکله وی افتد و صول وی بدگاه قرب سهل و اقرب آید و هر که خلاف حرکت طبعی رود بر اندازد بعد از نیز طبیعت بر شش بطی نیز رود

شیخ ابن عطاء الله اسکندری صاحب کتاب حکم در تاج العروین ^{مسلک}
 لا تأخذ من لا ذکرا لای ما یعینک القوی النفسانیة علیہ
 یحبہ و قطب الوقت شیخ ابو الحسن شاذلی که امام منتهای سلسله شاذلیه است
 میفرماید که الشیخ من ذلک علی راحته و در بیان حنی این حدیث است
 یسر او و لا یفسره و فرموده اند یعنی دلوههم علی الله و کذلک
 علی غیره فان من ذلک علی الدنیا فقد غشک و من ذلک
 علی العمل فقد اتعبک و من ذلک علی الله فقد نصحک
 فرموده هر که ترا بدینا زهنونی کرده خیانت کرده حق تو و هر که ترا پشت
 مجاهده و ریاضت خواند و تعب و شیخ انداخت و آنکه بخد راه نمود ^{بحقیقت}
 ناصح و خیر خواه تو اوست و اسلام قاعده بچیان که رعایت معنی
 در لفظ لازم است و قالب لفظی روح معنی صحیح و معتبرند کذلک معانی
 لفظ بجهت توویل معنی بدین توضیح تمیز آن بر فهم سماع و جهت ششم است
 اول معنی ضابط و ربط آن در دل باید نبود بعد از آن حیانت است

شیخ ابن عطاء الله اسکندری صاحب کتاب حکم در تاج العروین
 لا تأخذ من لا ذکرا لای ما یعینک القوی النفسانیة علیہ
 یحبہ و قطب الوقت شیخ ابو الحسن شاذلی که امام منتهای سلسله شاذلیه است
 میفرماید که الشیخ من ذلک علی راحته و در بیان حنی این حدیث است
 یسر او و لا یفسره و فرموده اند یعنی دلوههم علی الله و کذلک
 علی غیره فان من ذلک علی الدنیا فقد غشک و من ذلک
 علی العمل فقد اتعبک و من ذلک علی الله فقد نصحک
 فرموده هر که ترا بدینا زهنونی کرده خیانت کرده حق تو و هر که ترا پشت
 مجاهده و ریاضت خواند و تعب و شیخ انداخت و آنکه بخد راه نمود
 ناصح و خیر خواه تو اوست و اسلام قاعده بچیان که رعایت معنی
 در لفظ لازم است و قالب لفظی روح معنی صحیح و معتبرند کذلک معانی
 لفظ بجهت توویل معنی بدین توضیح تمیز آن بر فهم سماع و جهت ششم است
 اول معنی ضابط و ربط آن در دل باید نبود بعد از آن حیانت است

و جمله فطوری و ادائیگی آن را بیکر و تائید آن مقصود و لفظ و معنی تمام گفته را از آنجا
 و ایهام خالی آید و الابی ضبط معنی ضلالت لازم آید و بنی صیانت لفظ
 ضلال روی نماید و بسا باشد که محقق کمال جعلت قصور لفظ و عبارت
 از ادبای معنی مقصود و کشف حقیقت بوجه سلیم از اشتباه و ایهام در ورطه
 اختلاف افتد و نزد ظاهر میان عبارت پرستان کفر و بدعت و شیوع
 منسوب کرده و اکثر آنچه برای این طائفه را خصوصاً متاخرین ایشان را
 واقع شود ازین قبیل باشد و گاهی لزوم ضرر از آن بگذرد عموماً شخاص و
 واقعات نیز آید حتی که یک حقیقت و یک معنی از مردمی معتبر و مقبول افتد
 و از دیگری منکر و مردود و هم از یک شخص و قومی تحسین و در قومی دیگر قبیح
 با تحا و لفظ و معنی و همچنانکه حکم باختلاف حال کلمه اختلاف پذیرد تفاوت
 حال سماع نیز معتبر است ^ع حدیث تو والناس بما یعرفون اقرب الیهم
 از یک کتابوا الله و من نوله و از جنید قدس سره پرسیدند که چند
 پیش تو بیاید و از یک مسئله سوال کنند تو هر کدام را جوابی دیگر گوئی

در بیان این که بعضی از این کلمات در لغت معنی ضلالت است و بعضی دیگر معنی اشتباه است و بعضی دیگر معنی کفر و بدعت است و بعضی دیگر معنی منسوب است و بعضی دیگر معنی واقع است و بعضی دیگر معنی واقعات است و بعضی دیگر معنی کلمه است و بعضی دیگر معنی تفاوت است و بعضی دیگر معنی سماع است و بعضی دیگر معنی حدیث است و بعضی دیگر معنی مسئله است و بعضی دیگر معنی سوال است و بعضی دیگر معنی جواب است و بعضی دیگر معنی گوئی است

در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است

و امر فرموده است نیکنند البته از نظر من خاطر در اعمال یا سطح و اجول
 یا ایهام و اشکال در اقوال این نباشد یا خود بپاک کرد و و یاد بکیر ابلاک
 کند یا برود این حال چنین آید قال بعضی العارفین من عامل الحق
 بالحقیقة و الخلق بالشبهة فهو صدیق و من عامل الحق
 بالشبهة و الخلق بالحقیقة فهو زندق و من عامل الحق بالاعتدال
 و الخلق بالشبهة فهو من سنی و الله اعلم قاعده توقف بر کل
 اشکال و اشتباه که دلیل یقینی در اینجا نبود محمود است دور
 مقام یقین که دلیل آن قاطع و واضح است نه موم و مدار و مبنای
 این طریق بر حسن ظن و ترجیح دلیل اوست بر چند
 مخالفت و معارض داشته باشد تا گفته اند که با خراج هزار
 کافرا از کفر بشبهه اسلام درست است نه اخراج یک مومن
 از ایمان بشبهه کفر و در حقیقت بنای عدم تکفیر اسرائیل قبله
 هم برین نکته است و قومی دیگر بران رفته که هرگز با آنچه موافق است

در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است
 در بیان این که حق تعالی در حق تعالی است

اللغات کفریة کاذبات
 اللغات کفریة کاذبات
 اللغات کفریة کاذبات

و مقتضای دلیل ظاهر است از قبول انکار واجب لازم است ظاهراً
 تقویض امر باطن است با مرآی بی از نجاست اختلاف هر دم در جاصه
 از صوفیه که از ایشان شبهات و موهمات فعلی و قولاً سر بر زده فرقه
 براه انکار روند و قومی در مقام توقف باستند و در نظر حقیقت و
 انصاف هر دو کرده بمقتضای آنچه ایشان را روی نمود و برایشان
 ظاهر شده است براه اولی و احوط میرود یکی از مشائخ طریقت را
 پرسیدند که ما نقول فی ابن العربی یعنی در بابشیم جمعی از
 بن عربی که مردم چندین نواع و اختلاف دارند توجه کوئی وجه عقلاً
 داری جواب داد هو اعرف بكل فن من اهل کل فن گفت وی
 عالم تر و ما هر تر است هر علم و بیرون زابل هر علم و بیرون گفتند
 ما سئلتناک عن هذا تر ازین باب پرسیدیم در علم و مهارت
 و مزیت وی که از خلاف است سوال از وادی عمقا و انکار اوست
 در باب ایمان اتباع و هدایت فرمود اختلف فیهِ من الکفر القطبی

در بیان دلایل بر این که در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند و در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند و در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند
 در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند و در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند و در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند
 در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند و در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند و در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند

در بیان دلایل بر این که در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند و در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند و در این باب از اهل بیت علیه السلام استناد کرده اند

گفت پس اگر ازین ادوی می پرسید در حال می مردم را اختلاف است از کفر
تا قطبیت جماعتی اورا کافر دانند و قومی بیکر قطبش خوانند گفتند پس قی
در کدام جانبی راجح پیش تو چیست مرمو و اسلم مسلم گفت هر دو من
تسلیم است و سلامت در تسلیم و ترک غلو و افراط در انکار و اعتقاد است
زیرا که در تکفیر سراسر خط است و مبالغه در تعظیم نیز احتمال ضرر دارد و تا عموم
ناس در اتباع مبهات و موجبات ایشان نیفتند و بکنه مقصود نرسید
سراز جایی بکرنه برارند و اندام علم قاعده موجبات اخذ و اعجابی الکا
بر قوم پنج چیز است اول نظر بر علوم مرتبه و رفعت شان و صفات حال
ملاحظه کمال ایشان است که چون تعلق بر خصت کنند یا بادی از ادب
احلال نمایند یا در امری از موردین مسأله رود یا بگویی از صفات
نقص منتصف کردند اعتراض متوجه کرده و انکار مسألهت کنند
لطیف تر و با کثر ظهور عیب نقصان در وی بیشتر چنانچه جائمه سفید
اگر بلیقه سیاه بر وی افتد نمایان کرده و طریق دفع این نوع است

قد استعمل
ادوی این
بر این صورت
در هر دو من
تسلیم است
و سلامت
در تسلیم
و ترک غلو
و افراط
در انکار
و اعتقاد
است زیرا
که در تکفیر
سراسر خط
است و مبالغه
در تعظیم
نیز احتمال
ضرر دارد
و تا عموم
ناس در اتباع
مبهات و موجبات
ایشان نیفتند
و بکنه مقصود
نرسید سراز
جایی بکرنه
برارند و اندام
علم قاعده
موجبات اخذ
و اعجابی الکا
بر قوم پنج
چیز است اول
نظر بر علوم
مرتبه و رفعت
شان و صفات
حال ملاحظه
کمال ایشان
است که چون
تعلق بر خصت
کنند یا بادی
از ادب احلال
نمایند یا در
امر از موردین
مسأله رود یا
بگویی از صفات
نقص منتصف
کردند اعتراض
متوجه کرده
و انکار مسألهت
کنند لطیف
تر و با کثر
ظهور عیب
نقصان در وی
بیشتر چنانچه
جائمه سفید
اگر بلیقه سیاه
بر وی افتد
نمایان کرده
و طریق دفع
این نوع است

بهرمان برادران برادران برادران برادران برادران

که بدانند که هیچکس را کمال مطلق ثابت نیست و هر که باشد از نقص
 بشریت خالی نه و عصمت مخصوص اینهاست و وقوع موت و است
 بجز خطا و معصیت نه بر وجه اصرار و امان نهانی مرتبه کمال و وجه اول است
 نیست چنانچه در قواعد سابق تقریر یافت ثانی از وجه اعتراض
 انکار برین طایفه علیه وقت علوم و لطافت اشارات ایشان است
 که در فهم هر کس زودند و آید و در حقیقت اشرف علوم و ادق لطیف
 آن علم تصوف است که مبنای وی بر کتاب و سنت و ذوق صحیح
 و کشف صریح است جنید میفرماید قدس سره که اگر زیر کبودی آنکس
 علمی دیگر شریفتر ازین علم میبود که ما با اصحاب خود بدان تکلم می کنیم
 سعی آن میکردیم و در طلب آن میزدیم و هر علم را بحدوت طبع و
 قوت عقل و معاونت قیل و قال و بحث و جدال درک توان
 کرد الا این علم را که با وجود سلامت فطرت و صحبت قرینت
 وجودت فهم ریاضت نفس و تصفیه باطن و تخلیه سر از ماسه های

عقل و قوت
 این طایفه
 مدتی است
 در این
 علم
 که در
 فهم
 هر کس
 زودند
 و آید
 و در
 حقیقت
 اشرف
 علوم
 و ادق
 لطیف
 آن علم
 تصوف
 است
 که مبنای
 وی بر
 کتاب
 و سنت
 و ذوق
 صحیح
 و کشف
 صریح
 است
 جنید
 میفرماید
 قدس
 سره
 که
 اگر
 زیر
 کبودی
 آنکس
 علمی
 دیگر
 شریفتر
 ازین
 علم
 میبود
 که
 ما
 با
 اصحاب
 خود
 بدان
 تکلم
 می
 کنیم
 سعی
 آن
 میکردیم
 و در
 طلب
 آن
 میزدیم
 و هر
 علم
 را
 بحدوت
 طبع
 و
 قوت
 عقل
 و
 معاونت
 قیل
 و
 قال
 و
 بحث
 و
 جدال
 درک
 توان
 کرد
 الا
 این
 علم
 را
 که
 با
 وجود
 سلامت
 فطرت
 و
 صحبت
 قرینت
 وجودت
 فهم
 ریاضت
 نفس
 و
 تصفیه
 باطن
 و
 تخلیه
 سر
 از
 ماسه
 های

بهرمان برادران برادران برادران برادران برادران

بجز اینست که در بعضی از اشعار اینها را میگویند
در بعضی از اشعار اینها را میگویند

بیز شتر است پس سبب انکار بحقیقت قصور نفس و نقصان
استعداد و ضیق حوصله و تقدیر آن معرفت و ضعف ایمان
بود و با وجود آن منکر اگر بر راه تو شرع و خوف و حذر و کاشی و سلاست
رود معذور است ولیکن انصاف همان طریق توقف و تسلیم است
ثالث از اسباب انکار کثرت مدعیان و مداخلت مبطلان
و متصنعان و تشبهان که صاحبان اغراض و طالبان احوال
اند و بعینت اشتباه اگر یکی از محققان دعوی بحق کند او نیز
در نظر ظاهری مدعیان بصورت مدعیان مبطل نماید اینجا دلیل و
برهان باید تا مبطل از محق جدا گردد و گناه باشد که در نفس
الامر دلیل باشد ولیکن ناظر را قوت دریافت آن نبود
پس در اینجا توقف و تامل آلم با رایج خوف ضلالت عامه و وقوع در
گناه و در بعضی از اشعار اینها را میگویند
بجز اینست که در بعضی از اشعار اینها را میگویند

بجز اینست که در بعضی از اشعار اینها را میگویند
در بعضی از اشعار اینها را میگویند
بجز اینست که در بعضی از اشعار اینها را میگویند
در بعضی از اشعار اینها را میگویند

بجز اینست که در بعضی از اشعار اینها را میگویند
در بعضی از اشعار اینها را میگویند

خامس وجود غلبه و شرح در عطای حق و اعتراف بدان قیام وثبات بر طریقه
عدل و انصاف که در نفوس آبی و میان نهاده اند با تفاوت مراتب و
درجات آن چون تعلق و توجه صوفیه تحقیق است و ظهور حقیقت و غلبه و
سطل و ما حی جمیع اعتبار است لاجرم ایشان در حالت حیات و
بعد از ممات شانی مخصوص و امتیاز خاص در حسن صحبت و شهرت است
و قبول قلوب و جوع خلایق و عزت و غلبه است که فقها و علماء
ظاہر نیست ناچار نفوس عامه بصفت ضعیف و غیبت و حسد بر او
در اهل طاعت متقیین و ضعیف و خل نماید ادلی خالی کند و دلالتی
الصمدوس و صاحب این قسم در انکار معذور نبود بلکه محروم و
باز کرده و اهل اقسام سابق معذور اند بلکه با جور و سبب مسمی در دنیا
حسن صحبت و ذکر جمیل عباد و عرفانه فقها و علمائی ظاہر که از حلیه
تصوف و تعبد و توجه الی اللہ عاری و عامل باشند است که فقیه
منسوب و شغوف بصفتی از صفات نفس خود است که در کف و فهم و فقه او باشد

من در نفوس
آری بیان با تفاوت
سبت در این نظر زیاد است
در حال عدل و سبت
بعد از ممات شانی
و قبول قلوب و جوع
خلایق و عزت و غلبه
است که فقها و علماء
ظاہر نیست ناچار
نفوس عامه بصفت
ضعیف و غیبت و حسد
بر او در اهل طاعت
متقیین و ضعیف و خل
نماید ادلی خالی کند
و دلالتی الصمدوس و
صاحب این قسم در
انکار معذور نبود
بلکه محروم و باز
کرده و اهل اقسام
سابق معذور اند
بلکه با جور و سبب
مسمی در دنیا حسن
صحبت و ذکر جمیل
عباد و عرفانه
فقها و علمائی
ظاہر که از حلیه
تصوف و تعبد و
توجه الی اللہ
عاری و عامل
باشند است که
فقیه منسوب و
شغوف بصفتی
از صفات نفس
خود است که در
کف و فهم و
فقه او باشد

صفت با کبر و انظوم زور که از جور و سبب مسمی در دنیا حسن صحبت و ذکر جمیل عباد و عرفانه فقها و علمائی ظاہر که از حلیه تصوف و تعبد و توجه الی اللہ عاری و عامل باشند است که فقیه منسوب و شغوف بصفتی از صفات نفس خود است که در کف و فهم و فقه او باشد

و ان با بقضا حسی حیات ظاهری فوت پذیرد و نابود گردد و عرفا و با و سب
 پروردگار حقیقی و صفات او بیند که از ازل تا ابد بقیامت و چگونه برود که
 نسبت او بقیامت بی علت نظر است شده باشد هرگز نبرد و آنکه
 دلش زنده شد عشق به ثبت است بر جریده عالم دوام ما و لهذا مجاهد
 فی سبیل الله که بشف شهادت رسیده چون تحقیق کلمه الله و اعلائی بن
 حسا و حسی کرده پروردگرم حیات که حسی و معنویت فائز گردد و لا تحبوا
 الذین قتلوا فی سبیل الله ما مو اتا بل احیاء چون عمل عبادت صلحا
 موجب تقوی اصلائی معنوی کلمه الله و دین می بود مخصوص بحیات معنوی
 و مقصر بر آن دوام کرامت و ذکر خیر و برکت است چنانچه گفته اند
 مصعکرم قد ماتت قومهم و هم فی النامر احیاء و الله علم قاعد
 کتابهای که علماء و فقها در رد و انکار بطوایر اقوال فحش نوشته اند اگر چه در منع
 و تحذیر و احترام از ورود مواقع غلط و شتمنا ه نفع دارد و این تفسیر ضرر
 نیز هست و حصول حقیقت انتفاع و استفاده از ان موقوفست بر رعایت

و ان با بقضا حسی حیات ظاهری فوت پذیرد و نابود گردد و عرفا و با و سب
 پروردگار حقیقی و صفات او بیند که از ازل تا ابد بقیامت و چگونه برود که
 نسبت او بقیامت بی علت نظر است شده باشد هرگز نبرد و آنکه
 دلش زنده شد عشق به ثبت است بر جریده عالم دوام ما و لهذا مجاهد
 فی سبیل الله که بشف شهادت رسیده چون تحقیق کلمه الله و اعلائی بن
 حسا و حسی کرده پروردگرم حیات که حسی و معنویت فائز گردد و لا تحبوا
 الذین قتلوا فی سبیل الله ما مو اتا بل احیاء چون عمل عبادت صلحا
 موجب تقوی اصلائی معنوی کلمه الله و دین می بود مخصوص بحیات معنوی
 و مقصر بر آن دوام کرامت و ذکر خیر و برکت است چنانچه گفته اند
 مصعکرم قد ماتت قومهم و هم فی النامر احیاء و الله علم قاعد
 کتابهای که علماء و فقها در رد و انکار بطوایر اقوال فحش نوشته اند اگر چه در منع
 و تحذیر و احترام از ورود مواقع غلط و شتمنا ه نفع دارد و این تفسیر ضرر
 نیز هست و حصول حقیقت انتفاع و استفاده از ان موقوفست بر رعایت

و ان با بقضا حسی حیات ظاهری فوت پذیرد و نابود گردد و عرفا و با و سب
 پروردگار حقیقی و صفات او بیند که از ازل تا ابد بقیامت و چگونه برود که
 نسبت او بقیامت بی علت نظر است شده باشد هرگز نبرد و آنکه
 دلش زنده شد عشق به ثبت است بر جریده عالم دوام ما و لهذا مجاهد
 فی سبیل الله که بشف شهادت رسیده چون تحقیق کلمه الله و اعلائی بن
 حسا و حسی کرده پروردگرم حیات که حسی و معنویت فائز گردد و لا تحبوا
 الذین قتلوا فی سبیل الله ما مو اتا بل احیاء چون عمل عبادت صلحا
 موجب تقوی اصلائی معنوی کلمه الله و دین می بود مخصوص بحیات معنوی
 و مقصر بر آن دوام کرامت و ذکر خیر و برکت است چنانچه گفته اند
 مصعکرم قد ماتت قومهم و هم فی النامر احیاء و الله علم قاعد
 کتابهای که علماء و فقها در رد و انکار بطوایر اقوال فحش نوشته اند اگر چه در منع
 و تحذیر و احترام از ورود مواقع غلط و شتمنا ه نفع دارد و این تفسیر ضرر
 نیز هست و حصول حقیقت انتفاع و استفاده از ان موقوفست بر رعایت

از کمال غایت و کمال کمال
 از کمال غایت و کمال کمال
 از کمال غایت و کمال کمال
 از کمال غایت و کمال کمال

چند شرط اول است نظر بر احوال خود مقتصر کرده اند و آنرا باعث مواخذه و انکار
 بنفس خود و سازد و ماده لقلقه و تشدق لسانی و مجلس آرائی نگرداند و با غیر
 سالک راه که بذکای طبیعت وجودت ظنت و سلامت قرحت و دریا
 وقت کلام و نزاکت مرام و ثبات قدم و مقام صدق و تحقیق مسلک
 طریق و رعایت احتیاط موصوف بود میان نکلند و با مریدان ساده لوح
 و خالی الذهن که بصفای عقیدت بحضرات مشایخ موصوف اند وقت
 تمیز سخن از دور میان نیارد و در عقاد و ارتباطیکه با مشایخ دارند
 و تفرقه نیندازد و اگر فرضاً در مقام وعظ و نصیحت احتیاج با اعلام تنبیه شود
 دخل و اعتراض در مجرد قول کند بی تعیین قائل و ضمن بیان تعرض مغفلت حال
 و جلالت شان این طائفه علیّه نماید زیرا که تزلزلات الهی و پوشیدن خطا
 بزرگان زواجیات وقت و اسباب سعادت و سرمایه بر خورداریت و صیانت
 دین و حفظ حوزه اسلام و مراعات شریعت واجب الزم است فاعلم بدین
 اجور و متصرفی منصور و انصاف در حق لازم اتباع نفس و هر منبع

و اصل نصیحت
 زبانی خود در نزد
 نصیحت که بینی از عکایات
 و چند عیب است
 زنده در بیان
 وقت کلام و نزاکت
 طریق و رعایت
 و خالی الذهن
 تمیز سخن از دور
 و تفرقه نیندازد
 دخل و اعتراض
 و جلالت شان
 بزرگان زواجیات
 دین و حفظ حوزه
 اجور و متصرفی

خط اندک
 از کمال غایت و کمال کمال
 از کمال غایت و کمال کمال
 از کمال غایت و کمال کمال

و با لغت نموده و تمیایه کرده است که مقصود من اظهار علم و تحقیق نیست بلکه
 و تحذیر از مواضع بدست طعن و جان تقصیر اهل کمال و لیکن از شدت
 و غلظت خشونت کلام وی که در کتاب مذکور کرده است ظاهر شود
 که انکار وی قوی تر از اعوی مغروریت و در نظر انصاف آن کتاب
 در معرفت داخل شیطان و جسم ماده بدعت جهالت بی نظیرت غیر الله
 خشونت الفاظ و تشدید انکار و تقلید طعن و بیج وی محسوس و مشهور
 است و لهذا محققان از ارباب نصیحت از خواندن این کتاب و امثال آن
 منع و تحذیر کرده و بعدم خویش وقوع در آن نصیحت فرموده اند تا بسوء
 ظن و تقصیر مشایخ و ارباب احوال گرفتار نگردد و بچنانکه ازین کتاب
 و امثال آن منع کرده اند از خویش در بعضی کتب قوم مثل اصول
 اشباه آن که اسرار و حقائق و مواجید را صریحاً بی توقف و تماشای
 نوشته اند نیز نمی فرموده اند شرط چهارم که خلاصه کلام حاصل
 مرام است است که اعتراذ بقصود علم و ضعف فهم خود کند خداوند

غلظت و تشدید انکار و تشدید طعن و بیج وی محسوس و مشهور است و لهذا محققان از ارباب نصیحت از خواندن این کتاب و امثال آن منع و تحذیر کرده و بعدم خویش وقوع در آن نصیحت فرموده اند تا بسوء ظن و تقصیر مشایخ و ارباب احوال گرفتار نگردد و بچنانکه ازین کتاب و امثال آن منع کرده اند از خویش در بعضی کتب قوم مثل اصول اشباه آن که اسرار و حقائق و مواجید را صریحاً بی توقف و تماشای نوشته اند نیز نمی فرموده اند شرط چهارم که خلاصه کلام حاصل مرام است است که اعتراذ بقصود علم و ضعف فهم خود کند خداوند

که ایشان چه گفته اند و چه اشارت کرده سخنان ایشان ابایشان
 گذارد و خود را تصرف خود را از میان بردارد و انصاف است که
 توقف و انکار بر آنست که در فهم این کس می دراید یا احتمال آنکه چیزی
 اراده کرده باشد که سکر نباشد پس در حقیقت انکار بر نفس خود است
 نه بر ایشان با جمله دین و شریعت و حضرت خود موافق آن روید ان
 کار کن و اگر از تو مسلمه شرعی پسند موافق حکم شریعت جواب گوید
 و خصوص حال یکی از صادقان الهی است که تفاعل زوایا خاص کن
 بدانکه حجود و انکار سبب بعد از مرگ است تصدیق و اعتقاد موجب
 فتح باب و الله الهادی و منه التوفیق لیسئل الصواب تمام شد
 نقل قواعد از کتاب قواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعه و الحقیقه و چون
 عبارات این کتاب در رعایت وقت و ایجاز بود اگر جهت بسط و
 ایضاح زیادت کلمه یا فقره شده باشد دورست لکن نقل سخنی
 و حکایتی زائد بر اصل مقصود و کلام شرح کرده نشد الا ماشاء الله و اگر کویین

جمع این عقاید
 چیزی که مخالف
 حسب اینست
 اعتقاد خود
 بعد از مرگ
 صحیح بود
 الهادی الهی
 آنکه بعد از
 است یا نشد
 است و از دست
 نیست برای
 سبب اینست

این ابی برای مصلحتی است

این عالی رسال بر بعبیر انقضای وقت بهم معانی دیگر نیز
 داده آید انشاء الله تعالی خاتمه اکنون بحلی از عقاید اهل حق اشار
 کرده رساله را تمام کنیم تا مقطع کلام با مطلعش مناسب افتد و جمله فصول اعتقاد
 است اول اعتقاد در جانب بوبیت و محل آن اعتقاد تنزیه و تعالی
 تشبیهت و اثبات هر چه از صفات کمال بود و ایمان بحقیقت آنچه ورود
 یافته از مشابیهات و مشکلات با تفویض حقیقت مراد از ان بعلم الهی تعالی
 و کلام جامع در غیاب کلام امام مالک است رحمه الله علیه در وقتیکه از معنی
 الرحمن علی العرش استوی سوال کردند فرمود اول استواء معلوم و
 غیر معقول و لا یمان به واجب و السؤال عنه بدعه و شیخ
 ضیاء الدین بوجیب ضروری فرموده است که نه هب صوفیه در جمع صفات
 سبعه همین است ثانی اعتقاد درجات نبوت و جمله آن اثبات نبوت
 و اعتقاد عصمت انبیاء علیهم السلام تنزیه ساحت عز و کمال ایشان است از
 علم و عمل و حال که در لائق مرتبه کمال بود با تفویض این چه شکل بود و شبیه شود

عقاید و معتقدات ایشان
 باشد تا انجام با آغاز
 در این باب از تعالی
 در این باب از تعالی
 در این باب از تعالی

این ابی برای مصلحتی است
 این ابی برای مصلحتی است
 این ابی برای مصلحتی است

این ابی برای مصلحتی است
 این ابی برای مصلحتی است
 این ابی برای مصلحتی است

فول دیگر این تقدیر است که لکان را کافی است و معتقد است این است بیست و نه در
 در حدیث و وجود میفرمایند که نزد صوفیه و طایفه عده که قالب بود است میگویند
 که گویند که
 در حدیث و وجود میفرمایند که نزد صوفیه و طایفه عده که قالب بود است میگویند
 که گویند که

خطاب حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام

و اگر از جانب حق ایشان عتابی و خطابی را دیدی سخن بروی عزت و کبر با
 آید و یا از ایشان بجناب کبر یا سخن بر طریق تواضع و اظهار بندگی و
 رود ما را نشاید که در آن مشارکت جوئیم و سخن بر طریق ادب و ملاحظه
 علو شان حفظ مرتبه ایشان گوئیم خواه را میرسد که باینده خود هر
 خواهد گوید و بنده نیز هر چه از عجز و سکت تسک جوید و دیگر بر آنچه مجت
 که دم زنده بچهل اعتقاد در حق سید کائنات صلی الله علیه و سلم است
 که هر چه جز مرتبه الوهیت است از کمالات و کرامات اثبات کند کائنات
 شعری دَعِيَ مَا ادْعَتْهُ النَّصَارَةُ فِي سِيمَمٍ * وَاَحْكَمَ بَاشِئَتْ
 مَدْحًا فِيهِ * وَاَحْكَمَ * وَاَنْسَبَ اِلَيْ ذَاتِهِ مَا شِئَتْ مِنْ شَرَفٍ
 وَاَنْسَبَ اِلَيْ قَدَمٍ مَا شِئَتْ مِنْ عَظَمٍ * شعر خوان و را خدا از هر
 شرع و حفظ دین * در هر وصف کس میجویی اندر مدحش ملاکن تمام
 اعتقاد درجات و اراخرت و سایر اخبار که ابیا و رسل صلوات الله
 علیه جمیع کرده اند و جمله آن اعتقاد صدق و راستی آن اخبار است

و اگر از جانب حق ایشان عتابی و خطابی را دیدی سخن بروی عزت و کبر با آید و یا از ایشان بجناب کبر یا سخن بر طریق تواضع و اظهار بندگی و رود ما را نشاید که در آن مشارکت جوئیم و سخن بر طریق ادب و ملاحظه علو شان حفظ مرتبه ایشان گوئیم خواه را میرسد که باینده خود هر خواهد گوید و بنده نیز هر چه از عجز و سکت تسک جوید و دیگر بر آنچه مجت که دم زنده بچهل اعتقاد در حق سید کائنات صلی الله علیه و سلم است که هر چه جز مرتبه الوهیت است از کمالات و کرامات اثبات کند کائنات شعری دَعِيَ مَا ادْعَتْهُ النَّصَارَةُ فِي سِيمَمٍ * وَاَحْكَمَ بَاشِئَتْ مَدْحًا فِيهِ * وَاَحْكَمَ * وَاَنْسَبَ اِلَيْ ذَاتِهِ مَا شِئَتْ مِنْ شَرَفٍ وَاَنْسَبَ اِلَيْ قَدَمٍ مَا شِئَتْ مِنْ عَظَمٍ * شعر خوان و را خدا از هر شرع و حفظ دین * در هر وصف کس میجویی اندر مدحش ملاکن تمام اعتقاد درجات و اراخرت و سایر اخبار که ابیا و رسل صلوات الله علیه جمیع کرده اند و جمله آن اعتقاد صدق و راستی آن اخبار است

و اگر از جانب حق ایشان عتابی و خطابی را دیدی سخن بروی عزت و کبر با آید و یا از ایشان بجناب کبر یا سخن بر طریق تواضع و اظهار بندگی و رود ما را نشاید که در آن مشارکت جوئیم و سخن بر طریق ادب و ملاحظه علو شان حفظ مرتبه ایشان گوئیم خواه را میرسد که باینده خود هر خواهد گوید و بنده نیز هر چه از عجز و سکت تسک جوید و دیگر بر آنچه مجت که دم زنده بچهل اعتقاد در حق سید کائنات صلی الله علیه و سلم است که هر چه جز مرتبه الوهیت است از کمالات و کرامات اثبات کند کائنات شعری دَعِيَ مَا ادْعَتْهُ النَّصَارَةُ فِي سِيمَمٍ * وَاَحْكَمَ بَاشِئَتْ مَدْحًا فِيهِ * وَاَحْكَمَ * وَاَنْسَبَ اِلَيْ ذَاتِهِ مَا شِئَتْ مِنْ شَرَفٍ وَاَنْسَبَ اِلَيْ قَدَمٍ مَا شِئَتْ مِنْ عَظَمٍ * شعر خوان و را خدا از هر شرع و حفظ دین * در هر وصف کس میجویی اندر مدحش ملاکن تمام اعتقاد درجات و اراخرت و سایر اخبار که ابیا و رسل صلوات الله علیه جمیع کرده اند و جمله آن اعتقاد صدق و راستی آن اخبار است

مقاله در خصوص تفهیم و تبیین عبارت "وَمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْقُرْآنِ لِيُضِلَّكُمْ" در آیه ۱۰۵ سوره بقره

بر وجهی که در روایاتی تغییر و تبدیل نمودن خود در تفاسیر متأولین این
 کلمه را آنچه صحیح و درست و جامع جمع عقاید است این کلمه امانتاً بجاء
 عَنِ اللَّهِ عَلَىٰ مَرَادِ اللَّهِ وَمَا جَاءَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَىٰ مَرَادِ رَسُولِ اللَّهِ
 وَمَا جَاءَكُمْ مِنْ عِنْدِ الْكُلِّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ عَلَىٰ مَرَادِهِمْ اتفقد
 در حصول ایمان و صحت اعتقاد کافست و این ایمان جمالی خوانند
 و تفصیلش آنست که جدا جدا بهر چه از ضروریات دین است ایمان آورند
 و بگردند و تفاسیل آن در رساله که تالی این مقاله کرد در بیان کنیم
 وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ
 و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

متمم



در این آیه «وَمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْقُرْآنِ لِيُضِلَّكُمْ» در تفاسیر متأولین این
 کلمه را آنچه صحیح و درست و جامع جمع عقاید است این کلمه امانتاً بجاء
 عَنِ اللَّهِ عَلَىٰ مَرَادِ اللَّهِ وَمَا جَاءَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ عَلَىٰ مَرَادِ رَسُولِ اللَّهِ
 وَمَا جَاءَكُمْ مِنْ عِنْدِ الْكُلِّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ عَلَىٰ مَرَادِهِمْ اتفقد
 در حصول ایمان و صحت اعتقاد کافست و این ایمان جمالی خوانند
 و تفصیلش آنست که جدا جدا بهر چه از ضروریات دین است ایمان آورند
 و بگردند و تفاسیل آن در رساله که تالی این مقاله کرد در بیان کنیم
 وَاللَّهُ الْمَوْفِقُ صَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ
 و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

